

سخنان و اشعار مولانا و دیگر بزرگان در سخnrانی

عشق نامشروط

ایرج شهبازی

* این متن شامل همه سخنانی است که از بزرگان در سخnrانی عشق نامشروط نقل کرده‌ام. همه این نقل قول‌ها درخشان و تأمل‌برانگیزند و شایسته است که دوستان عزیزم بارها و بارها آنها را بخوانند و در آنها به ژرفی تمام بیندیشند. برای اطلاعات کتاب‌شناختی منابع، به فهرست منابع در پایان متن مراجعه فرمایید.

آلبر کامو:

«[بسیاری از انسان‌ها] تا دنیا دنیا است، قلبشان برای خودشان می‌زند و با قلب عظیم بشریت رابطه‌ای ندارند».

(خوشبخت مردن، ص ۶۴)



سعدی:

نیک‌مردان مشتریِ دکانِ بی‌روتنی هستند».

(کلیات سعدی، چاپ دکتر مظاهر مصفا، ص ۳۲۲).



آگوست کنت:

«راه‌پایان دادن به منازعه اجتماعی، تربیت کردن انسان‌هایی است که «برای دیگران زندگی می‌کنند» و نه برای خودشان».

(دانشنامه فلسفه اخلاق، ویراسته پُل ادواردز و دونالد ام. بورچرت، ص ۵۳۷)



فریدون مشیری:

«جهان رنجور و بیمار است

دو روزی را که بر بالین این بیمار باید زیست

اگر دردی ز جانش برندارم

ناجوان‌مردی است»



ارسطو:

هرچه دوستی بیشتر باشد، توقع عدالت هم بیشتر می‌شود؛ زیرا که هر قدر کسی به ما نزدیک‌تر باشد، ظلم در حق او بدتر می‌شود؛ برای نمونه کتک زدن پدر از کتک زدن یک مرد بیگانه به مراتب بدتر است و ظلم بزرگ‌تری به شمار می‌آید.

(اخلاق نیکوماخوس، ص ۲۹۲).



ابوالحسن خرقانی:

«هر که بدین خانقاه درآید، نانش دهید و از ایمانش مپرسید؛ که آن که بر درگاه حق به جان ارزد، در سرای ابوالحسن به نان از او دریغ نیست».

(نوشته بر دریا، از محمدرضا شفیعی کدکنی، ص ۷۶)



سعدی:

چو بسم الله آغاز کردند جمع	نیامد ز پیرش حدیثی به سمع
چنین گفتش: «ای پیر دیرینه‌روز!	چو پیران نمی‌بینمت صدق و سوز
نه شرط است وقتی که روزی خوری	که نام خداوندِ روزی بری»؟
بگفتا: «نگیرم طریقی به دست	که نشنیدم از پیر آذرپرست».
بدانست پیغمبرِ نیک‌فال	که گبر است پیر تبه بوده حال
به خواری براندش، چو بیگانه دید؛	که منگر بُود پیش پاکان پلید
سروش آمد از کردگار جلیل	به هیبت، ملامت‌کنان کای خلیل!
منش داده صد سال روزی و جان	تو را نفرت آمد از او یک زمان؟!
گر او می‌برد پیش آتش سجود	تو واپس چرا می‌بری دست جود؟

(کلیات سعدی، چاپ استاد مظاهر مصفا، ص ۳۱۹)



مولانا:

بر همه کُفّار ما را رحمت است	گرچه جانِ جمله کافر نعمت است
بر سگانم رحمت و بخشایش است	که چرا از سنگ‌هاشان مالش است؟
آن سگی که می‌گزد، گویم دعا	که از این خو وارهانش، ای خدا!
این سگان را هم در آن اندیشه دار	که نباشند از خلاق سنگسار!

(مثنوی، د ۳/۱۸۰۳ - ۱۸۰۰)



مولانا:

مُشَفِّقی بر خلق و نافع همچو آب	خوش شفیعی و دعایش مُسْتَجاب
نیک و بد را مهربان و مُسْتَقَر	بهرتر از مادر، شَهِی تر از پدر

(مثنوی، د ۳/۱۹۳۳ - ۱۹۳۲)



مولانا:

جزو درویشانند جمله نیک و بد	هرکه نبود این‌چنین، درویش نیست
-----------------------------	--------------------------------

(کلیات شمس، چاپ استاد فروزانفر، غزل ۴۲۵)



کتاب مقدس:

«یک روز عیسی و شاگردانش در خانه متی، بر سر سفره غذا نشسته بودند. عده‌ای از باج‌گیران و اشخاص بدنام شهر نیز مهمان متی بودند. وقتی روحانیون این را دیدند، اعتراض کنان به شاگردان عیسی گفتند: «چرا استاد شما با این قبیل افراد نشست و برخاست می‌کند؟» عیسی در جواب ایشان گفت: «به این دلیل که افراد سالم احتیاج به پزشک ندارند، بلکه بیماران به پزشک نیاز دارند ... بروید کمی در مورد این آیه کتاب آسمانی فکر کنید که می‌فرماید: «من از شما هدیه و قربانی نمی‌خواهم، بلکه دلسوزی و ترحم می‌خواهم». رسالت من در این دنیا این است که گناه کاران را به سوی خدا بازگردانم، نه آنانی را که گمان می‌کنند عادل و مقدس‌اند».

(کتاب مقدس، انجیل متی، ص ۹۰۲).



حضرت عیسی:

«من آمده‌ام تا گمراهان را نجات دهم. اگر مردی صد گوسفند داشته باشد و یکی از گله دور بیفتد و گم شود، آن مرد چه می‌کند؟ آیا آن نود و نه گوسفند را در صحرا رها نمی‌کند تا به دنبال گوسفند گم‌شده‌اش برود؟ بلی، او می‌رود و وقتی آن را پیدا کرد، برای آن یک گوسفند بیشتر شاد می‌شود تا برای آن نود و نه گوسفند که جانشان در خطر نبوده است. به همین ترتیب خواست پدر آسمانی من این نیست که حتی یکی از این کودکان از دست برود و هلاک شود».

(کتاب مقدس، انجیل متی، ص ۹۱۵)



سعدی:

فریدون گفت نقاشان چین را	که پیرامون خرگاهش بدوزند:
بدان را نیک دار، ای مرد هشیار؛	که نیکان خود بزرگ و نیک‌روزند

(کلیات سعدی، چاپ استاد مظاهر مصفا، ص ۲۵۷)



رشید الدین فضل الله میدی:

«بویزید بسطامی در راهی می‌رفت، آواز جمعی به گوش وی رسید، خواست که آن حال بازداند، فرازرسید، کودکی دید در لژن سیاه افتاده و خلقی به نظاره ایستاده، همی ناگاه مادر آن کودک از گوشه‌ای دروید و خود را در میان لژن افکند و آن کودک را برگرفت و برفت. بویزید چون آن بدید، وقتش خوش گشت؛ نعره‌ای بزد ایستاده و می‌گفت: شفقت بیامد آرایش ببرد، محبت بیامد معصیت ببرد، عنایت بیامد جنایت ببرد».

(کشف الاسرار، ج ۸، ص ۵۳۱)



حضرت عیسی:

«شنیده‌اید که می‌گویند با دوستان خود دوست باش و با دشمنانت دشمن؟ اما من می‌گویم که دشمنان خود را دوست بدارید و هر که شما را لعنت کند، برای او دعای برکت کنید؛ به آنانی که از شما نفرت دارند، نیکی کنید و برای آنانی که به شما ناسزا می‌گویند و شما را آزار می‌دهند، دعای خیر نمایید. اگر چنین کنید، فرزندان راستین پدر آسمانی خود خواهید بود؛ زیرا او آفتاب خود را بر همه می‌تاباند، چه بر خوبان، چه بر بدان. بارانِ خود را نیز بر نیکوکاران و ظالمان می‌باراند. اگر فقط آنانی را که شما را دوست می‌دارند، محبت کنید، چه برتری بر مردمان پست دارید؟ زیرا ایشان نیز چنین می‌کنند. اگر فقط با دوستان خود دوستی کنید، با کافران چه فرقی دارید؟ زیرا اینان نیز چنین می‌کنند؛ پس شما کامل باشید، همان گونه که پدر آسمانی شما کامل است».

(کتاب مقدس، انجیل متی، ص ۸۹۸).



مولانا:

اندرا؟ که آزاد کردت فضلِ حق؛	زان که رحمت داشت بر خشمش سَبَق
اندر آ اکنون که جستی از خطر	سنگ بودی، کیمیا کردت گُهر
رسته‌ای از کفر و خارستانِ او	چون گلی بشکف به سروستانِ هوا!

تو منی و من توام، ای محتشم!	تو علی بودی، علی را چون گشَم؟ ...
اندرآ! من در گشادم مر تو را	تُف زدی و تُحفه دادم مر تو را
مر جفاگر را چنین‌ها می‌دهم	پیش پایِ چپ چه سان سر می‌نهم؟
پس وفاگر را چه بخشم؟ تو بدان!	گنج‌ها و مُلک‌های جاودان

(مثنوی، د ۱/ ۳۸۴۳ - ۳۸۲۶)



قرآن:

«و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم».

(قرآن کریم، سورة انبیا، آیه ۱۰۷، ترجمه شادروان محمد مهدی فولادوند)



مولانا:

ز آن بیاورد اولیا را بر زمین تا کُنْدشان رَحْمَةً لِّلْعَالَمین

(مثنوی، د ۳/ ۱۸۰۴)



مولانا:

جمله دانایان همین گفته همین هست دانا «رَحْمَةً لِّلْعَالَمین»

(مثنوی، د ۱/ ۷۱۷)



مولانا:

دست کی جنبد به ایثار و عمل	تا نیند داده را جانش بدل؟ ...
تا نیند کودکی که سیب هست	او پیاز گنده را ندهد ز دست
این همه بازار بهر این غرض	بر دکانها شسته بر بوی عوض
صد متاع خوب عرضه می کنند	و اندرون دل عوضها می تئند
یک سلامی نشنوی، ای مرد دین!	که نگیرد آخر آن آستین
بی طمع نشیده ام از خاص و عام	من سلامی، ای برادر، و السلام

(مثنوی، د ۳ / ۳۳۶۱ - ۳۳۵۰)



مولانا:

عقل راه ناامیدی کی رود؟	عشق باشد کآن طرف بر سر دود
لاابالی عشق باشد، نه خرد	عقل آن جوید کز آن سودی برد
ترک تاز و تن گداز و بی حیا	در بلا چون سنگ زیر آسیا
سخت رویی که ندارد هیچ پشت	بهره جویی را درون خویش گشت
پاک می باز، نباشد مزدجو	آن چنان که پاک می گیرد ز هو

(مثنوی، دفتر ۶ / ۱۹۷۱ - ۱۹۶۶)



قرآن:

«ما برای خشنودی خداست که به شما می خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم».

(قرآن کریم، سوره انسان، آیه ۹، ترجمه شادروان محمد مهدی فولادوند)



محمد بن منور:

«در روزگار شیخ ما، قَدْسَ اللّهُ رَوْحَهُ العزیز، درویشی بود که خدمت حسن او کردی و هر کجا که کاری سخت بودی، او به جای آوردی. یک روز کارِ گل می کرد و دست و پای در گل داشت، همچنان از میان کار بیرون آمد و فرا پیش شیخ آمد و گفت: «ای شیخ! من این همه خدمات‌های سخت برای خدای نمی توانم کرد! طمع می دارم که شیخ احسنت و زهی می بگوید و تحسینی مدد می فرماید!» شیخ را خوش آمد و تبسم کرد، از آن راستی آن درویش، و گفت: «بعد از آن چنان کنیم!» بعد از آن هر گاه که آن درویش را دیدی که کار کردی، شیخ تحسین کردی او را و بر آن کار مَحْمَدتش گفתי و آن درویش بد آن دل خوش می گشتی و بد آن قوّت، آن کار می کردی».

(اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، از محمد بن منور، ج ۱، صص ۱۹۲ - ۱۹۱)



ضرب المثل:

«از شرّ کسی که به او نیکی کرده‌ای، بر حذر باش».

(احادیث و قصص مثنوی، استاد بدیع الزمان فروزان‌فر، ص ۲۵۳)



مولانا:

آن زمان که افغان مظلومان رسد	شیرمردان اند در عالم مدد
آن طرف چون رحمت حق می دوند	بانگ مظلومان ز هر جا بشنوند
آن طبیبان مرض‌های نهان	آن ستون‌های خلل‌های جهان
همچو حق بی‌علّت و بی‌رشوت‌اند	محض مهر و داوری و رحمت‌اند
گوید: «از بهر غم و بیچارگیش».	این چه یاری می‌کنی یک‌بارگیش؟
در جهان دارو نجوید غیر درد	مهربانی شد شکار شیرمرد
هر کجا پستی است، آب آنجا دَوَد	هر کجا دردی، دوا آنجا رود

(مثنوی، د ۲ / ۱۹۳۹ - ۱۹۳۴)



ابوالحسن خرقانی:

«و گفت: عالم بامداد برخیزد طلبِ زیادتِ علم کند، و زاهد طلبِ زیادتِ زهد کند. بوالحسن بامداد برخیزد در بندِ آن بُود که سُروری به دل برادری رساند».

(تذکره الاولیاء، چاپ محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۱، ص ۷۴۰)



اولین آندرهیل:

«این از خصایص هر شخصیت عظیم معنوی است که همیشه، علی‌رغم اوضاع و احوال نامطلوب، کاری را انجام می‌دهد که دیگران آن را انجام نیافتنی می‌دانند. سائقهٔ او اخلاصی تمام‌عیار است که بر همهٔ بزدلی‌های شخصی غلبه می‌کند و به شخص قدرتی می‌بخشد که برای کسانی که در فکر منافع خودشان‌اند، یا کار خود را می‌کنند و کاری به کار دیگران ندارند، ناشناخته است».

(حیات معنوی، صص ۶۹ – ۶۸).



حضرت مسیح:

«او (خدا) آفتاب خود را بر همه می‌تاباند، چه بر خوبان، چه بر بدان. بارانِ خود را نیز بر نیکوکاران و ظالمان می‌باراند».

(کتاب مقدس، انجیل متی، ص ۸۹۸ و انجیل لوقا، ص ۹۷۰)



سَرِی سَقَطی:

«صوفی «آفتاب صفت» است که بر همه عالم بتابد و «زمین شکل» است که بارکش همه موجودات بُود و «آب نهاد» است که زندگانی دل‌ها بدو بُود و «آتش رنگ» است که همه عالم بدو روشن گردد».

(تذکره الاولیاء، چاپ دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، ص ۳۴۵)



بایزید بسطامی:

«علامت آن که حق او [عارف] را دوست دارد، آن بُود که سه خصلت بدو دهد: سخاوتی چون سخاوت دریا، شفقتی چون شفقت آفتاب و تواضعی چون تواضع زمین».

(همان، ص ۱۹۰)



بایزید بسطامی:

«نشان آن که حق تعالی او را دوست دارد، آن بُود کی دو سه خصلت بدو دهد. سخاوتی چون سخاوت دریا که در جهان هر کسی از او حظی یابد. دوم، شفقتی چون شفقت آفتاب کی بر همه عالم یکسان تابد. سیم، تواضعی چون تواضع زمین کی آدمی نفیس بر وی برود و سگ خسیس بر وی بدود».

(سخنان بایزید بسطامی، به تصحیح استاد عماد الدین شیخ الحکمایی، چاپ شده در متون ایرانی، به کوشش جواد بشری، ص ۴۰۵)



هفت پند مولانا:

(۱) در سخاوت و کمک به دیگران مانند رود باش.

(۲) در مهر و دوستی مانند خورشید باش.

(۳) در بخشیدن خطای دیگران مانند شب باش.

۴) هنگام خشم و غضب مانند مرده باش.

۵) در فروتنی مانند زمین باش.

۶) در هماهنگی و کنار آمدن با دیگران مانند دریا باش.

۷) یا آن گونه باش که می‌نمایی، یا آن چنان بنما که هستی.



استاد مارتین سلیگمن:

«انجام یک فعالیت لذت بخش و یک فعالیت نوع دوستانه و نوشتن مطلبی در مورد هر کدام از این تجارب». هر کدام از دانشجویان در هفته بعد کاری لذت بخش، مانند به تفریح رفتن با یک دوست، تماشای یک فیلم، خوردن یک بستنی میوه‌ای خوشمزه و نظایر آنها را انجام دادند و احساسات و هیجانات به دست آمده از این فعالیت را به دقت تحلیل و بررسی کردند. گذشته از این هریک از آنها یک فعالیت مهربانانه، مانند کمک کردن به دیگران را انجام دادند و باز هم نتایج حاصل از کار را تحلیل کردند. آن گونه که استاد مارتین سلیگمن می‌نویسد: «نتایج به دست آمده بسیار تأمل برانگیز بود. پیامد نهایی فعالیت لذت بخش ... در مقایسه با تأثیرات اقدام مهرورزانه رنگ می‌بافت. زمانی که کارهای نوع دوستانه ما خودانگیخته و مبتنی بر قابلیت‌های شخصی بود، تمام روز در حال و هوای بهتری سپری می‌شد ... برخلاف لذت، مهربانی کردن با دیگران باعث خشنودی می‌شود. این خشنودی بر قابلیت‌های شخصی شما برای مواجه شدن با یک چالش مبتنی است. مهربانی با یک جریان قابل تفکیک هیجان مثبت مانند خوشحالی همراه نمی‌شود، بلکه منوط به درگیری کامل و از دست رفت خود آگاهی است. زمان متوقف می‌شود».

(شادمانی درونی، صص ۱۹ - ۱۸)



استاد پیتر سینگر:

دیگردوستی شورمندی، شادمانی، خشنودی، آرامش و معنای فراوانی را به زندگی شخص می‌بخشد، به همین سبب شخصِ دیگردوست ظاهراً از منافع خود برای سود رساندن به دیگران صرف نظر می‌کند، اما درواقع همهٔ دیگردوستان خیلی زود درمی‌یابند که اساساً فداکاری و ازخودگذشتگی نکرده‌اند؛ چراکه با از دست دادن مقداری از پول خود و با صرف اندکی از وقت خود برای کمک به دیگران، شادی و آرامش و عزت نفس بسیار زیادی به دست آورده‌اند و روابطشان با دیگران از اعتماد و عشق و احترام سرشار شده است؛ بنابراین دیگردوستی معاملهٔ بسیار سودآوری است و بسیار بیشتر از هزینه کردن پول برای تفریح و رفاه و لذت، به ما نشاط و نیرو و آرامش می‌بخشد. بسیاری از ثروتمندان که به شکلی افراطی از انواع گوناگون موهبت‌های زندگی بهره‌مند شده‌اند، وقتی مزهٔ دیگردوستی و خیرخواهی را می‌چشند، صادقانه اعتراف می‌کنند که لذت ناشی از دیگردوستی و نیکوکاری با هیچ کدام از لذت‌های مادی قابل مقایسه نیست.

(دیگردوستی مؤثر، صص ۱۴۳ – ۱۳۶)



مولانا:

«اگر آدمی را شادایی در دل می‌آید، جزای آن است که کسی را شاد کرده است و اگر غمگین می‌شود، کسی را غمگین کرده است.»

(فیه ما فیه، ص ۶۶)



استاد پتر سینگر:

«می‌توانیم حدس بزنیم انسان‌هایی که سطح بالایی از تواناییِ تفکرِ تحلیلی دارند، احتمال بیشتری دارد به کمک دیگری بشتابند ... این فرضیه که دیگردوستان مؤثر، معمولاً تا حد زیادی، بیش از دیگران، از توانایی‌های عقلی‌شان استفاده می‌کنند، تا بر عواطفشان مسلط شوند و هیجان‌هایشان را مدیریت کنند، با مجموعه‌ای از تحقیقات روان‌شناختی سازگار است.»

(دیگردوستی مؤثر، صص ۱۳۰ – ۱۲۹)



قرآن:

«از تو می‌پرسند چه چیزی انفاق کنند [و به چه کسی بدهند] بگو هر مالی انفاق کنید به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و به درراه‌مانده تعلق دارد و هر گونه نیکی کنید، البته خدا به آن داناست».

(قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۱۵، ترجمه شادروان محمد مهدی فولادوند)



محمد بن منور:

«روزی شیخ ما، ابوسعید، قدس الله روحه العزیز، در نیشابور، در خانقاه عدنی کویان، مجلس می‌گفت. در میان سخن گفت: «از در خانقاه تا به بُنِ خانقاه همه گوهر است ریخته، چرا برنچینید؟ جمع، جمله، بازنگرستند، پنداشتند که گوهر است ریخته، تا بگیرند. چون ندیدند، گفتند: «ای شیخ! کجاست که ما نمی‌بینیم؟! شیخ گفت: «خدمت، خدمت!»

(اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، از محمد بن منور، ج ۱، ص ۲۱۰)



استاد میلتون میراف:

«گاهی چنان صحبت می‌کنیم گویی مراقبت نیاز به شناخت و آگاهی ندارد. گویی کل ماجرا فقط چیزی در حد خیرخواهی یا احترام صمیمانه است، اما برای مراقبت کردن، من باید نیازهای دیگری را بفهمم و باید توان نشان دادن واکنش مناسب به آنها را داشته باشم. صرف نیت خالصانه و خیر این را تضمین نمی‌کند. برای مراقبت از کسی باید نسبت به چیزهای زیادی آگاهی داشته باشم؛ به عنوان مثال باید بدانم دیگری چگونه انسانی است؟ مقدورات و محدودیت‌های او چیست؟ نیازهایش کدام‌اند؟ و چه چیزهایی راه به رشد او می‌برد؟ باید بدانم چگونه به نیازهایش واکنش مثبت نشان دهم؟ و از طرف دیگر مقدورات و محدودیت‌های خودم کدام است؟»

(درباره مراقبت؛ تحلیل فلسفی مفهوم پروای دیگران داشتن، ص ۵۵)



مولانا:

دل همی سوزد مرا بر لابهات	سینه‌ام پُر خون شد از شورآبهات
نیستم بی‌رحم، بَل ز آن هر سه پاک	رحم بیشستم ز دَرْدِ دردناک
گر طپانجه می‌زنم من بر یتیم	ور دهد حلوا به دستش آن حلیم،
این طپانجه خوش تر از حلوی او	ور شود غرّه به حلوا، وای او!
بر نَفیرِ تو جگر می‌سوزدم	لیک حق لطفی همی آموزدم
لطفِ مخفی در میانِ قهرها	در حَدَثِ پنهان عقیقِ بی‌بها

(مثنوی، د ۵ / ۱۶۶۵ - ۱۶۶۰)



استاد میلتون میراف:

«گاهی کاری کردن مستلزم هیچ کاری نکردن است».

(دربارهٔ مراقبت؛ تحلیل فلسفی مفهوم پروای دیگران داشتن، ص ۵۸)



مولانا:

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها از ره پنهان صلاح و کینه‌ها

(مثنوی، د ۲ / بیت ۱۴۲۱)



مولانا:

حقّ ذاتِ پاکِ اَللّهُ الصَّمَد	که بُود بهِ مارِ بد از یارِ بد
مارِ بد جانی ستاند از سلیم	یارِ بد آرَد سوی نارِ مُقیم
از قرین بی قول و گفت و گویِ او	خو بدزد دل نهان از خویِ او
چون که او افکند بر تو سایه را	دزد آن بی‌مایه از تو مایه را
عقلِ تو گر ازدهایی گشت مست	یارِ بد او را زُمُرْد دان که هست
دیده عقلت بدو بیرون جَهد	طَعْنِ اوت اندر کفِ طاعون نهد

(مثنوی، د ۵ / ۲۶۳۹ - ۲۶۳۴)



لائو تسه:

«جنگ ابزارها ابزارهای شوم‌اند که مردم اندیشه‌مند انتخابش نکرده‌اند. فقط هنگامی به کارش می‌برند که چاره دیگری نباشد، و با دلی آرام، خاموش، بی لذت. لذت بردن از کاربردِ سلاح لذت بردن از کشتن مردم است و لذت بردن از کشتن مردم از کف دادن سهم خویش است در خیر همگان. مویه و زاری بر کشتارِ مردم بسیار درست است. فاتح جنگ را با آیین خاک‌سپاری پذیره شدن درست است».

(دائو ده جینگ، ترجمه ع. پاشایی، ص ۳۱)



مولانا:

رَحْم بر دزدان و هر مَنحوس‌دست	بر ضعیفان ضربت و بی‌رحمی است
هین، ز رنجِ خاص مَسْکُل ز انتقام!	رنج او کم بین، بین تو رنجِ عام!
إصْبَحْ مَلْدُوغ بُر در دَفْعِ شرا!	در تَعَدّی و هلاکِ تن نگر!

(مثنوی، د ۶ / ۴۲۶۳ - ۴۲۶۱)



سعدی:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

(کلیات سعدی، چاپ دکتر مظاهر مصفا، ص ۵۳۷)



حضرت مسیح:

«[در روز داوری] به عنوان پادشاه به کسانی که در طرف راست من اند، خواهم گفت: «بیایید ای عزیزان پدرم تا شما را در برکات ملکوت سهیم گردانم؛ برکاتی که از آغاز آفرینش دنیا برای شما آماده شده بود؛ زیرا وقتی من گرسنه بودم، شما به من خوراک دادید، تشنه بودم، به من آب دادید، غریب بودم، مرا به خانه تان بردید، برهنه بودم، به من لباس دادید، بیمار و زندانی بودم، به عیادت آمدید». نیکوکاران در پاسخ خواهند گفت: «خداوند! کی گرسنه بودید تا به شما خوراک بدهیم؟ کی تشنه بودید تا به شما آب بدهیم؟ کی غریب بودید تا شما را به منزل ببریم؟ یا برهنه بودید تا لباس بپوشانیم؟ کی بیمار یا زندانی بودید تا به ملاقات شما بیاییم؟ آن گاه به ایشان خواهم گفت: «وقتی این خدمات را به این برادران من می کردید، درواقع به من می نمودید». سپس به کسانی که در طرف چپ من قرار دارند، خواهم گفت: «ای لعنت شده ها! از این جا بروید و به آتش ابدی داخل شوید که برای شیطان و ارواح شیطانی آماده شده است؛ زیرا گرسنه بودم و شما به من خوراک ندادید، تشنه بودم و به من آب ندادید، غریب بودم و به من جا ندادید، برهنه بودم و مرا نپوشانیدید، بیمار و زندانی بودم و شما به ملاقاتم نیامدید». جواب خواهند داد: «خداوند! کی شما گرسنه و تشنه، یا غریب و برهنه، یا بیمار و زندانی بودید تا خدمتی به شما بکنیم؟ در جواب خواهم گفت: «وقتی به کوچک ترین برادران من کمک نکردید، درواقع به من کمک نکردید».

(کتاب مقدس، انجیل متی، صص ۹۲۷ - ۹۲۶)



خانم سیمون وی:

«این حکایت به ما می‌آموزد که وقتی همسایه خود را دوست می‌داریم، خدا را نیز دوست می‌داریم، اما همواره به این نکته واقف نیستیم. در عین حال وقتی دریابیم خود خدا معشوق ماست، عشق مستتر به عشق صریح بدل می‌شود. تمایز قائل شدن میان عشق مستتر و عشق صریح این امکان را به ما می‌دهد که دریابیم که ابتدا با دوست داشتن چیزهایی دیگر، از جمله همسایه، خدا را دوست می‌داریم و فقط هنگامی که چنین عشقی به درجه بالایی از خلوص رسید، خدا را صریح دوست خواهیم داشت. به این ترتیب فرمان عشق ورزیدن به خدا یک فرمان مستقل است، هر چند که ابتدا فقط با اطاعت از فرمان دوم الهی است که از فرمان اول تبعیت می‌کنیم».

(سه آستانه‌نشین، از دایا جینیس، صص ۱۲۷-۱۲۶)



حدیث:

«روز رستاخیز خدای، عز و جل، می‌فرماید: «ای فرزند آدم! من بیمار شدم، چرا به عیادت نیامدی؟» می‌پرسد: «خدایا! تو پروردگار جهانیانی، چگونه من باید از تو عیادت می‌کردم؟» خداوند می‌فرماید: «مگر نمی‌دانستی که فلان بنده من بیمار شده است. چرا به عیادتش نیامدی؟ مگر نمی‌دانی اگر به عیادت او می‌آمدی، مرا نزدش می‌یافتی؟»

(احادیث و قصص مثنوی، از استاد بدیع الزمان فروزانفر، ص ۱۹۸)



مولانا:

آمد از حق سوی موسی این عتاب	کای طلوع ماه دیده تو ز جیب!
مُشرقت کردم ز نور ایزدی	من حقم، رنجور گشتم، نآمدی.
گفت: «سُبْحانا! تو پاکی از زیان	این چه رمز است این؟ بکن، یارب بیان!
باز فرمودش که در رنجوری‌ام	چون نپرسیدی تو از روی کرم؟
گفت: «یا رب! نیست نُقصانی تو را	عقل گم شد، این سخن را برگشا!»

گفت: «آری، بنده خاصِ گرین
گشت رنجور، او منم، نیکو بین!
هست معذوریش معذوری من
هست رنجوریش رنجوری من».

(مثنوی، د ۲/ ۲۱۶۲ - ۲۱۵۶)



مولانا:

اصل نقدش داد و لطف و بخشش است
از برای لطف عالم را بساخت
گفت پیغمبر که حق فرموده است
آفریدم تا ز من سودی کنند
نه برای آن که تا سودی کنم
قهر بر وی چون غباری از غش است
ذره‌ها را آفتاب او نواخت ...
قصد من از خلق احسان بوده است
تا ز شهدم دست‌آلودی کنند
و ز برهنه من قبایی برگم^۱

(مثنوی، د ۲/ ۲۶۳۷ - ۲۶۳۱)



مولانا:

چو درد گیرد دندانِ تو، عدو گردد
یکی کدو ز کدوها اگر شکست آرد
ز صد سبو، چو سبوی سبوگری بُرد آب
شکستگانِ توایم، ای حبیب! و نیست عجب
به قندِ لطفِ تو کاین لطف‌ها غلامِ وی‌اند
اگر حلاوتِ لاحولِ تو به دیو رسد
عنایتِ گنهی را نظر کند به رضا
زبانِ تو، به طیبی، به گردِ او گردد
شکسته‌بند همه گردِ آن کدو گردد
همیشه خاطرِ او گردِ آن سبو گردد
تو پادشاهی و لطفِ تو بنده‌جو گردد
که زهر از او چو شکر خوب و خوب‌خو گردد
فرشته‌خو شود آن دیو و ماه‌رو گردد
چو طاعت آن گنه از دل گناه‌شو گردد

پلید پاک شود، مُردۀ زنده، مارِ عصا چو خون که در تنِ آهوست، مُشک‌بو گردد

(کلیات شمس، چاپ استاد فروزانفر، غزل ۹۰۸)



مولانا:

می‌نجوید لطفِ عامِ تو سَنَد	آفتابی بر حَدَث‌ها می‌زند
نورِ او را ز آن زیانی نأبده	و آن حَدَث از خشکی هیزم شده
تا حَدَث در گلخنی شد، نور یافت	در در و دیوارِ حَمّامی بتافت
بود آرایش، شد آرایش کنون	چون بر او برخواند خورشید آن فسون
شمس هم معدۀ زمین را گرم کرد	تا زمین باقی حَدَث‌ها را بخورد
جزوِ خاکی گشت و رُست از وی نبات	«هَكَذَا يَمْحُو الْإِلَٰهَ السَّيِّئَاتِ»
با حَدَث که بترین است، این کُند	که ش نبات و نرگس و نسرين کند،
تا به نسرينِ مَناسِک در وفا	حق چه بخشد در جزا و در عطا؟
چون خبیثان را چنین خلعت دهد	طیّین را تا چه بخشد در رَصَد

(مثنوی، د ۶ / ۲۷۰۱ - ۲۶۹۳)



مولانا:

یک سلامی نشنوی، ای مردِ دین!	که نگیرد آخرِ آن آستین
بی‌طمع نشنیده‌ام از خاص و عام	من سلامی، ای برادر، و السَّلام
جز سلامِ حق، هین، آن را بجو!	خانه خانه، جا به جا و کو به کو
از دهانِ آدمیِ خوش مَشام	هم پیامِ حق شنودم هم سلام
وین سلامِ باقیان بر بوی آن	من همی‌نوشم به دل خوش تر ز جان
ز آن سلام او سلامِ حق شده است	که آتش اندر دودمانِ خود زده است

مُرده است از خود، شده زنده به رُب ز آن بُود اَسرارِ حَقِّش در دو لب

(مثنوی، د ۳/ ۳۳۶۵ - ۳۳۵۷)



مولانا:

بندگانِ حقِ رحیم و بردبار خوی حق دارند در اصلاحِ کار
مهربان، بی‌رشوتان، یاریگران در مقامِ سخت و در روزِ گران

(مثنوی، د ۳/ ۲۲۲۳ - ۲۲۲۲)



استاد جیمز ریچلز:

«خودگرایی اخلاقی ... قائل به آن است که هر یک از ما جهان را به دو گروه از افراد تقسیم می‌کنیم: خودمان و بقیه، و این که منافع افرادی را که جزو گروه نخست هستند، مهم‌تر از منافع افراد گروه دوم قلمداد می‌کنیم، اما هر کدام از ما می‌توانیم پرسیم چه تفاوتی بین من و سایرین وجود دارد که قرار دادن خودم در این گروه خاص را توجیه می‌کند؟ آیا من باهوش‌ترم؟ آیا از زندگی بیشتر لذت می‌برم؟ آیا فضایل بیشتری دارم؟ آیا نیازها یا قابلیت‌هایی دارم که این قدر متفاوت از نیازها یا قابلیت‌های دیگران است؟ چه چیز است که مرا این قدر استثنایی می‌سازد؟ چون پاسخی به این پرسش‌ها پیدا نمی‌شود، معلوم می‌گردد که خودگرایی اخلاقی آموزه‌ای گزافی است، به همان گونه که نژادپرستی گزافی است ... ما دقیقاً به همان دلیل که برای منافع خود اهمیت قائلیم، باید مراقب منافع دیگران نیز باشیم؛ زیرا نیازها و خواسته‌های آنان با نیازها و خواسته‌های ما مشابه است. برای بار آخر افراد گرسنه‌ای را در نظر آورید که می‌توانیم با چشم‌پوشی از برخی تجملات، آنها را سیر کنیم. چرا باید به آنها اهمیت دهیم؟ ما البته به خودمان اهمیت می‌دهیم؛ اگر ما گرسنه باشیم، برای به دست آوردن غذا تقریباً دست به هر کاری خواهیم زد. اما تفاوت بین ما و آنها چیست؟ آیا آنها کمتر از ما از گرسنگی متأثر می‌شوند؟ آیا شایستگی آنها به نوعی از ما کمتر است؟ اگر نتوانیم تفاوت مربوطی بین خودمان و آنها بیابیم، باید بپذیریم که

اگر نیازهای ما باید برآورده شوند، نیازهای آنها نیز همین طور است. درک این مطلب که ما با یکدیگر برابریم، اساسی‌ترین دلیل آن است که بگوییم اخلاق ما باید به نوعی نیازهای دیگران را به رسمیت بشناسد».

(فلسفه اخلاق، صص ۱۳۸ - ۱۳۷)



مولانا:

ز آن سلام او سلام حق شده است که آتش اندر دودمانِ خود زده است

(مثنوی، د ۳ / ۳۳۶۲)



مولانا:

بی من و مایی همی‌جویم به جان تا شوم من گوی آن خوش صولجان
هرکه بی من شد، همه من ها خود اوست دوستِ جمله شد، چو خود را نیست دوست
آینه بی نقش شد، یابد بها ز آن که شد حاکیِ جمله نقش‌ها

(مثنوی، د ۵ / ۲۶۶۶ - ۲۶۶۴)



مولانا:

محضِ مهر و داوری و رحمت‌اند هم‌چو حق بی‌عَلّت و بی‌رشوت‌اند

(مثنوی، د ۲ / ۱۹۳۷)



مولانا:

کانِ عودی، در تو گر آتش زنند این جهان از عطر و ریحان آکنند

(مثنوی، د ۲ / ۱۸۷۲)



مولانا:

ز آن بیاورد اولیا را بر زمین	تا کُنْدشان رَحْمَهٗ لِلْعَالَمین ...
رحمتِ جُزوی بُود مر عام را	رحمتِ کُلّی بُود هُمَام را
رحمتِ جُزوش قَرین گشته به کُل	رحمتِ دریا بُود هادی سُبُل
رحمتِ جُزوی! به کُل پیوسته شو!	رحمتِ کُل را تو هادی بین و رو

(مثنوی، د ۳ / ۱۸۰۹ - ۱۸۰۴)



مولانا:

جزو درویش اند جمله نیک و بد هر که نبود این چنین، درویش نیست

(کلیات شمس، چاپ استاد فروزانفر، غزل ۴۲۵)



مولانا:

کُل توی و جملگان اجزای تو	برگشا؛ که هست پاشان پای تو
از تو عالم روح زاری می شو	پشتِ صد لشکر سواری می شود

(مثنوی، د ۵ / ۳۶ - ۳۵)



مولانا:

گفت پیغمبر: «شما را، ای مِهان!
چون پدر هستم شَفِیق و مهربان
ز آن سبب که جمله اَجزای منید
جُزّو را از کُلّ چرا بر می‌کنید؟»

(مثنوی، د ۳ / ۱۹۳۵ - ۱۹۳۴)



استاد نورتروپ فرای:

«مسیح انسانی است که جملگی انسان‌هاست و به قول ویلیام بلیک «مسیح دانه شنی است که کل عالم است».

(به نقل از کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۶۲، ص ۷۲)



مولانا:

این عجب بلبل که بگشاید دهان
تا خورد او خار را با گُلستان
این چه بلبل؟ این نهنکِ آتشی است
جمله ناخوش‌ها ز عشق او را خوشی است
عاشق کُلّ است و خود کُلّ است او
عاشق خویش است و عشق خویش جو

(مثنوی، د ۱ / ۱۵۷۴ - ۱۵۷۲)



استاد بدیع الزمان فروزانفر:

«چون سالک به کمال حق تعالی تحقق یابد، خود را در همه چیز و همه چیز را در خود می بیند و بدین جهت بر همه مظاهر، خواه محسوس و یا معقول، عشق می ورزد ... مرد کامل همه را دوست دارد؛ به جهت آنکه همه را در خود و خود را در همه می بیند و عاشق کل است، از آن نظر که خود همه و کل جهان است ... به عقیده مولانا درویش واقعی کسی است که نیک و بد را جزو خود می بیند و همچنان که آدمی جزو علت ناک

خود را هم دوست می دارد، او بدان را هم به لطف خود مخصوص می کند و در سعه وجودش نیک و بد مستغرق می شوند».

(شرح مثنوی شریف، ج ۱ / ص ۶۲۷)



مولانا:

تو منی و من توام، ای محتشم تو علی بودی، علی را چون گشتم؟

(مثنوی، د ۱ / ۳۸۲۹)



ابوالحسن خرقانی:

«اگر از ترکستان تا درِ شام، کسی را قدمی در سنگی آید، زیان آن مراست و از آن من است. تا در شام اندوهی در دلی است، آن دل از آن من است ... بر خلق او مشفق تر از خود کسی را ندیدم، تا گفتم: کاشکی به بدل همه خلق من بمردمی، تا این خلق را مرگ نبایستی دید، کاشکی حساب همه خلق با من بکردی، تا خلق را به قیامت حساب نبایستی دید. کاشکی عقوبت همه خلق مرا کردی، تا ایشان را دوزخ نبایستی دید».

(نوشته بر دریا، از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، صص، ۱۵۸ و ۱۶۲)



چند سخن زیبا درباره فتوت، از عارفان مسلمان

«فضیل عیاض: «فتوت اندر گذاشتن عثرات بود از برادران».

گفته اند: «فتوت آن بود که خویش را بر کسی فضیلتی نبینی».

ابوبکر وراق: «جوانمرد آن بود که او را خصمی نباشد بر کسی» ...

حارث محاسبی: «جوانمردی آن بُود که داد بدهد و داد نخواهد».

عمرو بن عثمان مکی: «جوانمردی خوی نیکوست».

کسی دیگر را پرسیدند از جوانمردی، گفت: «آن که تمیز نکنی به طعام خویش که کافری خورد یا ولی».

جُنید بغدادی: «رنج بازداشتن است و آنچه داری بذل کردن»

و گفته‌اند: «فضل کردن است و خویشان اندر آن نادیدن».

(ترجمه رساله قشیریه، صص ۳۵۸-۳۵۳)



ادموند بورک:

«دوران جوانمردی گذشته است. عصر عالمان، اقتصاددانان و محاسبه‌گران جانشین آن شده است».

(به نقل از فلسفه اخلاق، از جیمز ریچلز، ص ۹۷)



مولانا:

می‌دهد حق هستیش بی عِلّتی	می‌سپارد باز بی عِلّت فِتّی
که قُتُوّت دادنِ بی عِلّت است	پاک‌بازی خارجِ هر مِلّت است
ز آن که مِلّت فضل جوید، یا خلاص	پاک‌بازان اند قُربانانِ خاص
نه خدا را امتحانی می‌کنند	نه درِ سود و زیانی می‌زنند ^۱



مولانا:

^۱ - مثنوی معنوی، دفتر ششم، از بیت ۱۹۷۰ تا بیت ۱۹۷۴.

خنک آن قماربازی که بباخت آن چه بودش بنماند هیچش الا هوس قمار دیگر

(کلیات شمس، چاپ استاد فروزانفر، غزل ۱۰۸۵)



مولانا:

تو مگو همه به جنگ اند و ز صلح من چه آید؟ تو یکی نه ای، هزاری، تو چراغ خود برافروز

(کلیات شمس، چاپ استاد فروزانفر، غزل ۱۱۹۷)



حافظ:

کمتر از ذره نه ای، پست مشو، مهر بورز تا به خلوت گه خورشید رسی چرخ زنان

(دیوان حافظ، ص ۳۰۴)

منابع

- ادواردز، پل و بورچرت، دونالد ام (۱۳۹۲). **دانشنامه فلسفه اخلاق**. مقدمه، ترجمه و تدوین انشاء الله رحمتی، تهران: سوفیا.
- ارسطو (۱۳۸۵). **اخلاق نیکوماخوس**. ترجمه محمد حسن لطفی. تهران: طرح نو.
- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد (۱۳۷۰). **دیوان حافظ**. به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی. به کوشش عبدالکریم جریزه دار. تهران: اساطیر.
- رشید الدین ابوالفضل میبدی (۱۳۴۴). **کشف الاسرار و عده الابرار**. به کوشش علی اصغر حکمت. تهران: ابن سینا.
- ریچلز، جیمز (۱۳۸۹). **فلسفه اخلاق**. ترجمه آرش اخگری. تهران: حکمت.
- سعدی، مصلح الدین عبدالله (۱۳۹۵). **متن کامل دیوان سعدی**، به کوشش مظاهر مصفا. تهران: روزنه.
- سلیگمن، مارتین ای. پی (۱۳۸۸). **شادمانی درونی؛ روان‌شناسی مثبت‌گرا در خدمت خشنودی پایدار**. ترجمه مصطفی تبریزی و همکاران. تهران: دانژه.
- سینگر، پیتر (۱۳۹۸). **دیگردوستی مؤثر**. ترجمه آرمین نیاکان. تهران: نی.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۸۴). **نوشته بر دریا، از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی**. تهران: سخن.
- شیخ الحکامی، عماد الدین و ایرج شهبازی (۱۳۹۰). **سخنان بایزید بسطامی**، منتشر شده در **متون ایرانی**، به کوشش جواد بشری. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۷). **تذکره الاولیاء**. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۵). **احادیث و قصص مثنوی**. ترجمه کامل و تنظیم مجدد از حسین داودی تهران: امیرکبیر.
- کامو، آلبر (۱۳۷۰). **خوشبخت مردن**. ترجمه قاسم کبیری. تهران: ادیب‌پور.
- لائودزو (۱۳۸۵). **دائو ده جینگ؛ کتابی درباره راه و نیروی راه**. برگردانی از اوروسولاک. له گین. ترجمه ع. پاشایی. تهران: نگاه معاصر.
- محمد بن منور (۱۳۶۶). **اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید**. تصحیح، تعلیق و مقدمه از محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: آگاه.

- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۵). **مثنوی معنوی**. تصحیح رینولد الین نیکلسون. تهران: توس (افست).
- مولوی، جلال الدین (۱۳۳۹). **کلیات شمس یا دیوان کبیر**. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: دانشگاه تهران
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۸۱). **فیه ما فیه**. تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر. تهران: امیر کبیر.